

قتل ((ناموسی)) در سوئد!؟

بهرام رحمانی

bamdadpress@swipnet.se

خبر درناک و تکان‌دهنده بود: ساعت ۱۰ دوشنبه شب ۲۱ ژانویه ۲۰۰۲ «فادیمه سالیمن» با شلیک دو گلوله به مغزش، توسط پدرش در مقابل چشمان مادر و خواهرش در شهر ایسالا (سوئد)، در منزل خواهرش به قتل رسید و در آغوش مادرش جان سپرد. فادیمه زن جوان ۲۶ ساله دانشجوی سال آخر «خدمات امور اجتماعی» و از فعالین جنبش زنان بود. «جرم» فادیمه این بود که در مقابل سنت و افکار قرون وسطایی و مردسالاری پدرش ایستادگی کرد. جامعه انسانی سوئد، از این جنایت فجیع به شدت متاثر گردیده است.

فادیمه سال‌ها بود که از سوی پدر و برادرش تهدید به مرگ شده بود. چرا که او، به تابوها و سنت‌های جان‌سخت «پدرسالاری» و «تعصب ناموسی» پشت پا زده بود. او با شهامت در مقابل این سنت‌های خرافی ایستاد و تلاش کرد آزادانه و آگاهانه سرنوشت خود را به دست خویش رقم بزند؛ صاحب جسم و زندگی خود باشد؛ به همین دلیل علی‌رغم مخالفت خانواده‌اش دوست پسر سوئدی داشت. مسلماً تلاش «فادیمه»، در مقابل پدر و برادر متعصب و جاهل‌اش قابل تحسین است و باید الگوی دخترانی باشد که تحت فشار خانواده‌های سنتی و مردسالار قرار دارند. فادیمه، در دفاع از حق انسانی و آزادی خود بارها در مصاحبه‌های تلویزیونی و مطبوعاتی شرکت کرد و در این مصاحبه‌ها گفته است که پدرش او را بارها تهدید به مرگ ساخت. فادیمه به یکی از چهره‌های مدافع حقوق و آزادی زنان و به ویژه دختران جوان مهاجر در سوئد، تبدیل شده بود.

پدرانی نظیر پدر فادیمه، خود نیز، قربانی خرافات و جاهلیت سنت‌های «ملی»، «مذهبی» و «مردسالاری» هستند. مذاهب زن را تحقیر می‌کند و به عنوان انسان کامل به رسمیت نمی‌شناسند. در افکار و سنت و قوانین مذهبی، فئودالی و ناسیونالیستی، مرد رییس خانواده است و زن موظف است از اوامر رییس خانواده بدون چون و چرا تبعیت نماید!؟ فادیمه با شهامت و جسارت بی‌نظیری همه این سنت‌ها و قوانین ارتجاعی و ضدانسانی را زیر پا گذاشت! فادیمه در سن ۷ سالگی از کردستان ترکیه همراه پدر، چهار خواهر و یک برادر خود به سوئد آمد. در سال ۱۹۹۸، فادیمه از پدر و برادر، به دلیل این که او را مورد آزار و اذیت قرار دادند و تهدید به مرگ کردند، شکایت کرد. پدر و برادرش در دادگاه محکوم شدند. فادیمه، از آن تاریخ به بعد بارها در رسانه‌های عمومی و کنفرانس‌های مختلف در رابطه با وضعیت خودش و در دفاع از حقوق و آزادی دختران مهاجر، فعالانه شرکت داشت. فادیمه به زندگی مخفی وادار شد و مدتی بعد از جریان دادگاه نیز، دوست پسر خود را در یک تصادف اتومبیل از دست داد.

آنچه که حائز اهمیت است و به صریح‌ترین شکلی باید به آن تاکید کرد، این است که اولاً، قتل فادیمه هیچ ربطی به فرهنگ عمومی مردم کرد ندارد، بلکه چنین انگیزه‌ای ریشه در افکار و گرایش فرهنگ عقب مانده و ارتجاعی مذهبی و مردسالاری و تعصبی و راسیتی دارد که زن را فرودست و مرد را بالادست و مالک تام‌الاختیار زن

می‌داند. بنابراین اگر جامعه واقعا نمی‌خواهد فادیمه‌های دیگری قربانی شوند، باید صریحا بر علیه خرافات مذهبی و مردسالاری و آپارتاید جنسی، موضع بگیرد و در مبارزه اجتماعی مداوم و پیگیر در دفاع از حقوق برابری واقعی زن و مرد فعال شود. دوما، از طریق این مبارزه، دولت سوئد را وادار کند که سیاست ارتجاعی «نسبیت فرهنگی» و «احترام» گذاشتن به «مذاهب و گرایشات» ضدزن و ضدآزادی را کنار بگذارد و به جای این که دست اندرکار ساختن مساجد و مدارس اسلامی شود و بدین ترتیب مستقیم و غیرمستقیم موضع جریان‌های مذهبی و یا موضع حکومت‌های دیکتاتوری و ضد زن و ضدانسانی نظیر رژیم جمهوری اسلامی، عربستان سعودی و... را تقویت کند، گرایش مساوات‌طلبانه، انسانی و چپ جامعه را قوی سازد و امکانات زیادی برای جوانان، به ویژه نوجوانان زیر ۱۸ سال اختصاص دهد. در آمارهای رسمی همه «خارجیان و پناهندگان» را یک دست مسلمان معرفی نکند. چرا که در میان «مهاجرین و خارجیان» هم مانند مردم همه ممالک دنیا، گرایشات گوناگونی از ارتجاعی تا کمونیستی وجود دارد. پس چرا دولت سوئد، همه آنان را مسلمان قلمداد می‌کند و به این گرایشات عقب مانده کمک‌های شایانی می‌رساند؟! چرا مسئولین نظام آموزشی اجازه می‌دهند که پدر مرتجع سیستم آموزشی سکولار و برابر را به هم بریزد و خواهان آن می‌شود که فرزند دختر او را با پسران به استخر نبرند و یا گوشت خوک به او ندهند؟! کودک که چیزی از این خرافات نمی‌داند آیا با این وضع دچار بحران روحی و انزوا نمی‌گردد؟! آیا از این طریق تخم تبعیض و آپارتاید جنسی و تفاوت «مسلمان» با «مسیحی» را مسئولان کودکان با توصیه والدین مرتجع و خرافی در ذهن کودکان نمی‌کارند؟! در حالی که کودک باید از تعرض هر گونه ایدئولوژی مصون بماند و به طور طبیعی در فضایی آرام و برابر دنیای زیبای کودکی و جوانی خود را بگذرانند. چرا کشوری متمدن مانند سوئد، استخر ویژه زنان مسلمان ساخته می‌شود؟! چرا اجازه داده می‌شود به عنوان مثال، سفارت جمهوری اسلامی در استکهلم، مدرسه اسلامی به نام «مدرسه سلمان» تاسیس نماید و از امکانات اماکن عمومی نیز برخوردار گردد؟! در این مدرسه کودکان دختر موظف بودند که با رعایت «حجاب اسلامی» در کلاس‌های درس حاضر شوند. مسئولین امر با اعتراض شخصیت‌ها و جریان‌های چپ‌محور شدند آن را تعطیل کنند و احيانا بساط شان را به طور مخفیانه در جای دیگری پهن نمایند. چرا کودکان را به کلیساها می‌برند؟! چرا پدر و برادر فادیمه که به دلیل تهدید به قتل او، محکوم شده بودند تحت نظر روانکاو و مددکاران اجتماعی متخصص قرار نگرفتند؛ به علاوه دست شان باز گذاشته شد تا اهداف جانپناه خود را عملی سازند، در حالی که فادیمه به زندگی مخفی مجبور بود!؟

در کشور سوئد، بنا به آمارهای منتشر شده هر سال حدود ۳۰ زن به قتل می‌رسد و هزاران زن دیگر نیز مورد ضرب و شتم قرار می‌گیرند. در بسیاری از موارد شکایت زنان تهدید شده از سوی پلیس و مقامات قضایی جدی گرفته نمی‌شود. چرا که آنان با اتکا به نظریه ارتجاعی «نسبیت فرهنگی» توهین و تحقیر به زن را «فرهنگ عمومی و طبیعی» «خارجیان» قلمداد می‌کنند. باید به دولت سوئد، فشار آورد که قوانین را به نفع گرایش سکولار و آزادی‌خواه و مساوات‌طلب، به ویژه قوانینی که مربوط به «مهاجرین و پناهندگان» است تغییر دهد. مثلا اجازه داده نشود، نظر عقب مانده والدین مذهبی، در نظام سکولار و جهان‌شمول کودکان و مدارس دخالت غالب گردد. یا زنانی که از طریق ازدواج به سوئد می‌آیند بر اساس قانون اداره مهاجرت، بعد از دو انتظار در یک زندگی مشترک اقامت دائم می‌گیرند. اکنون اقامت این زنان، هر شش ماه یک بار تمدید می‌شود. اگر در طول این دو سال زن، به هر دلیل از شوهرش جدا شود، از کشور اخراج می‌گردد. این قانون، قانونی ضدزن است و تفکر مردسالاری را تقویت می‌کند. به دلیل این که اگر در طول این دو سال احتمالا او توسط همسرش مورد آزار و اذیت قرار گیرد به خاطر این که از سوئد، اخراج نشود مجبور است دو سال به ستم تن دهد؟! من در طول بیش از یک دهه که در دفاع از حقوق انسانی و سیاسی و اجتماعی پناهندگان مستقیما و از نزدیک درگیر بودم بارها شاهد درد و رنج این انسان‌های «درمانده» بودم. یا این که هزاران پناهجو سال‌هاست که در این کشور، به زندگی مخفیانه روی آورده‌اند و

برای تامین زندگی شان به هر کاری تن می دهند و به برده ارزان کارفرمایان و به ویژه کارفرمایان هم زبانشان تبدیل شده‌اند. از سوی دیگر مقامات دولتی سوئد، عملاً چشم‌شان را به روی سیاست‌های راسیستی و خارجی ستیزی می‌بندند. کلیه این مسائل، مستقیماً به امر زنان که در این جا مورد بحث است ربط پیدا می‌کند. قانون دو سال انتظار کسانی که از طریق ازدواج به سوئد می‌آیند، باید لغو شود. باید به همه پناهندگانی که از ترس اخراج به زندگی مخفی روی آورده‌اند، اجازه اقامت داده شود. مردانی که شریک زندگی یا دختر و خواهر خود را مورد آزار و اذیت و تهدید قرار می‌دهند تحت کنترل شدید، از جمله آموزش علمی و اجتماعی، با هدف تغییر نگرش آنان نسبت به حقوق برابری و استقلال زنان، با جدیت هر چه بیش تری قرار گیرند. می‌توان مسائل حقوقی و اجتماعی دیگری را نیز، به این نمونه‌ها اضافه کرد. بی‌شک تغییر آن‌ها می‌تواند در سرنوشت دختران جوان و زنان مهاجر و گرایش انسان دوست و مساوات طلب موثر واقع شود.

مسئله تغییر تابوها و تعصبات به زمان طولانی نیاز دارد. اما تغییر قوانینی که حامی حقوق انسانی زنان، به ویژه زنان مهاجر و پناهنده شود، به آسانی امکان‌پذیر است، به شرط این که دولت سوسیال دمکرات سوئد، تزویر و ریاکاری را کنار بگذارد و در این راستا گام‌های عملی بردارد. آیا می‌توان امید داشت که دولت سوئد، قوانین را طوری تنظیم کند که دختر دیگری مانند فادیمه قربانی نگردد؟ دولت موظف است جلو تبعیضات و فعالیت جریانات راسیستی و خارجی ستیز را بگیرد. مسلماً بدون فشار انسان‌ها و شخصیت‌های مساوات طلب و سازمان‌های زنان و مردانی که برای آزادی و برابری واقعی مبارزه می‌کنند، هرگز دولت به آسانی برای تغییر قوانین موجود تن نمی‌دهد. پدر فادیمه صبح روز سه‌شنبه ۲۲ ژانویه بازداشت شد و به جرم خود اقرار کرد. قطعاً باید این جنایت را بدون هیچ‌کس اما و اگر محکوم کرد و هیچ توجیح فرهنگی و مذهبی و ناموسی هم نباید برای آن تراشید. همچنین نباید اجازه داد که مقامات قضایی سوئد، با دستاویز قرار دادن «نسبیت فرهنگی» همانند گذشته تخفیفی در محاکمه این جنایت کار بدهند. پدر در بازجویی می‌گوید: هیچ راه دیگری جز کشتن او نمانده بود. چرا که او، یک فاحشه بود. متأسفانه فادیمه از میان ما رفت و ما عمیقاً از دست دادن عزیزانی چون فادیمه، متأثر و متأسف هستیم اما راه فادیمه را که راهی برای آزادی و دفاع از دختران مهاجر و پناهنده و اساساً دفاع از حرمت و حق و حقوق انسانی است باید به طور پیگیر ادامه داد و آن چنان جنبش مساوات طلب قدرتمندی راه انداخت که هیچ آدم عقب مانده و مرتجعی به خود جرات ندهد که دختر و یا زنش را مورد توهین و تحقیر قرار دهد تا چه برسد به کشتن آن‌ها!!

مطالبی را که در زیر می‌خوانید از کتاب «مذهب، ناسیونالیسم و مسئله ی زن» برگرفته شده است تا خواننده بیش تر با عمق خشونت علیه زنان و فجایعی نظیر قتل فادیمه در سوئد، آشنا شود.

خشونت علیه زنان در سوئد

سوئد یکی از کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری در جهان است که در اثر مبارزه طولانی زنان و مردان آزادی خواه، تشکل‌های کارگری و سازمان‌های سیاسی چپ و نهادهای انسان دوست، تا اندازه‌ای رعایت حقوق برابر زن و مرد، هم در قوانین رسمی و هم در افکار عمومی، جایگاه نسبتاً پایداری برای خود باز کرده است. اما در اثر نابسامانی‌های سال‌های اخیر و رشد افکار و آرای عقب مانده ملی و مذهبی و تجاوز آشکار بورژوازی به سطح معیشت و شغل و دستاوردهای کارگری و سوسیالیستی و انسانی در سطح جهان، بنا به اظهار محققین و رسانه‌های گروهی در سوئد، تقریباً در هر هفته زنی در این کشور، توسط مردان نزدیک به خود مورد ضرب و شتم

قرار می گیرند. این آمار و ارقام هشدار دهنده و تکان دهنده است.

برای نمونه در ژانویه ۱۹۹۷، جوان ۲۰ ساله ترکیه‌ای خواهر ۲۱ ساله خود را در حالی که فریاد می زد: «روسپی لعنتی»، به ۲۱ ضربه چاقو در استکهلم زخمی نمود. بنا به نوشته روزنامه «اکسپرس ۱۱ فوریه» برادر می گوید: «خواهرش را از وقتی که از خانه پدری کوچ کرده بود به مدت سه سال ندیده بود». او همچنین گفت که چشم دیدن خواهرش را هم نداشته، زیرا که بعد از فرار از خانه «دخترک» برای خانواده مرده به حساب می آمد». او ادامه می دهد: «این دختر وجود ندارد، وجود نخواهد داشت چون که می خواست یک فاحشه باشد». و می افزاید: «او (سوئدی و روسپی) شده، من می خواستم به او بگویم که جلوی من هرزگی نکند. او با مردان غریبه می رقصیده، او قانون سوئد را پشت خود داشت. همواره با پشتیبانی قانون سوئد، ما را پس می زد. او خودش می خواست روسپی باشد. این را شما درک نمی کنید».

در اثر ضربات چاقو ریه‌های این دختر سوراخ شده و قلب‌اش آسیب دیده است. یکی از ضربات کارد به نخاع او خورده و از قفسه سینه به پائین فلج شده است. وی مجبور است بر روی صندلی چرخ دار بنشیند.

بنا به نوشته روزنامه های سوئد، پسر ۲۰ ساله در سالن دادگاه فریاد می زد که هیچ کس این را درک نمی کند، مگر مسلمان باشد و بلافاصله نام الله را تکرار می کرد. وی از عمل وحشیانه خود پشیمان نیست. دختر از بدرفتاری پدرش، ناچار شده بود از خانه آن‌ها بگریزد و به طور پنهانی زندگی کند. روزنامه «داگنس نی هتر» در شماره ۱۱ فوریه خود، از قول دختر آسیب دیده نوشت: «او، با صدای بلند و روشن سخن می گفت و فریاد می زد: من شرم‌منده نیستم و چیزی برای پنهان کردن ندارم. من سال‌ها بدرفتاری دیدم و به من حمله شد. خانواده ام می‌دانستند که من در درون خود چه زجری می کشم. ولی نمی‌خواستند باور کنند».

فامیل‌های دختر در دادگاه حضور دارند و اهمیتی به او نمی دهند. «شارلوت وستلونه» وکیل مدافع دختر تنها سپری در برابر این آدم هاست. دختر نمی‌تواند برادر را ببیند. چرا که وی در دادگاه روبروی اش نشسته است. «برادر مشت بر میز می‌کوبد و می‌گوید که دخترک یک روسپی است و برای ما حکم مرگ دارد. شما مسلمان نیستید و درک نمی‌کنید. این دختر به همه فامیل ما اهانت کرده و سپس ادامه می‌دهد که مادرش هم پریشان شده است». وی اضافه می‌کند که قصد نداشته خواهرش را بکشد: «اگر می‌خواستم بکشم مدت‌ها پیش مرده بود. چرا یک روسپی را بکشم و زندگی خود را بر باد دهم؟ شما فکر می‌کنید که من دیوانه هستم. ولی دختره بیمار است. من فقط می‌خواستم نشان دهم که اگر بخوادم، می‌توانم او را بکشم». وی پشتوانه جنایت خود را قوانین الهی و اسلامی می‌داند.

سرانجام دادگاه در نیمه دوم فوریه، رای خود را صادر نمود و مرد ضارب را به شش سال زندان محکوم کرد. بلافاصله بعد از اعلام رای دادگاه، «بوریستروم» وکیل مدافع این مرد گفت: «برای فرجام اقدام خواهد کرد».

این جنایت و وحشیگری و نمونه‌های دیگر که در پایین به آن خواهیم پرداخت، سبب شد که نظریه پردازان سوئدی و مهاجرین از طریق رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها به تجزیه و تحلیل حول این وقایع بپردازند و مسائل فرهنگی و مذهبی و ملی و غیره را دلیل این جنایت بنامند. در این میان متاسفانه موضع روشنگری و دفاع از آزادی و برابری واقعی میان زن و مرد بسیار ضعیف بود. اکثر نظریه پردازان و ژورنالیست‌ها ضمن محکوم کردن چنین وضعیتی، با بهانه نظریه چندش‌آور «نسبیت فرهنگی» و احترام به مذاهب به قصد سبک کردن جرم یک مرد جانی به دلیل «ناموس پرستی» و «مذهبی بودن» سخن راندند و صفحات روزنامه‌ها را سیاه کردند. مقامات قضایی ادعا کردند که مسئله ملی، مذهبی و فرهنگی در رای دادگاه تاثیری نداشته است. قبل از هر چیز این سؤال مطرح است که چطور این ناموس پرستان و خرافه پرستان به خود جسارت می‌دهند که زنی را تنها به بهانه پوچ «ناموس پرستی» در خانه و خیابان مورد ضرب و شتم قرار دهند و یا بی‌رحمانه بکشند؟! بدون شک عملکرد احزاب و جریان‌های راست و ارتجاعی

و چپ پارلمان و عملکرد رسانه ها و تبعیض در جسارت دادن به این جانیان بی تاثیر نمی باشد. برای مثال «الیزابت عبیدی» و «هلنا لیندهلم»، طی مقاله‌ای در شماره ۱۹ فوریه ۹۷ روزنامه «یوتوبوری پستن»، چنین اظهار نظر می کنند: «... یک زن با تخطی از معیارهایی که جامعه به وی داده است می تواند حیثیت خود و خانواده اش را لکه دار کند. تجاوز کردن زن از این معیارها، سبب از دست رفتن آبروی مرد خانواده و مقام او در جامعه بوده و مردانگی اش تهدید می شود...».

توجه کنید که چنین نظریه‌ای در تحقیر زن و برجسته کردن «مقام» و «مردانگی» مرد و تخطی زن از معیارهای خانواده، چقدر مشتمل کننده و ارتجاعی است. آن هم در یکی از روزنامه‌های پرتیراژ کشوری که حداقل در عرصه برابری زن و مرد و دفاع از حقوق زن نسبت به اکثریت کشورها جلوتر است!!!

همان طور که در بالا اشاره کردم چنین بحث هایی در ژانویه و فوریه سال جاری بسیار داغ بود، گویا چنین جنایاتی به طور عام از «فرهنگ» و «ملیت» سرچشمه می گیرد که مردم یک کشور را علی العموم شامل می گردد، انگار در یک کشور گرایش ها و عملکردهای مختلف وجود ندارد! هم‌زمان با جنایاتی که مرد ترکیه‌ای در قبال خواهرش مرتکب شده بحث ها و آکسیون هایی نیز در ترکیه بود که بسیار جالب و شنیدنی است که در دنیای واقعی پوچ بودن و ارتجاعی بودن تفکر برخی از نظریه پردازان به ظاهر مؤدب اروپا و سوئد را حول «فرهنگ عام» برملا می سازد.

ماجرای این قرار است که با به قدرت رسیدن حزب اسلامی (رفاه) در ترکیه و دولت ائتلافی وی با حزب راه راست، به رهبری تانسوچیللر نخست وزیر سابق و وزیر امور خارجه و معاون نخست وزیر فعلی، قوانین اسلامی در عرصه های مختلف اجتماعی و آموزشی توسعه بیش تری یافت. در اعتراض به سیاست های دولت ائتلافی حزب رفاه و حزب راه راست و قوانین ارتجاع مذهبی، ۲۵ سازمان زنان، اتحادیه های کارگری، سازمان ها و احزاب چپ و سوسیالیستی، فراخوان تظاهراتی را در آنکارا ترتیب دادند. علی رغم این که دولت و به ویژه وزیر کشور برگزارکنندگان این تظاهرات را مورد تهدید قرار داده و احزاب اپوزیسیون پارلمانی مانند حزب مام وطن نیز، از قافله ارتجاع عقب نماندند، با این همه بیش از ده هزار زن و مرد از شهرهای مختلف ترکیه، روز ۱۵ فوریه وارد آنکارا شدند. مسعود ییلماز دبیرکل حزب مام وطن در اپوزیسیون درون پارلمان ترکیه، پیرامون فراخوان تظاهرات زنان علیه قوانین اسلامی، چنین گفت: «دین ما اسلام است. ملت ما در تظاهراتی که علیه قوانین اسلام باشد شرکت نخواهد کرد».

برخی از شعارهای این تظاهرات چنین بود: «ما زنان هم قوی هستیم و علیه ارتجاع! ما یک ترکیه آزاد و سکولار می خواهیم! ملاها به ایران بروند، ترکیه هرگز ایران نخواهد شد! علیه قوانین اسلام متحد شویم، ساکت نباش، اگر ساکت باشی نوبت تو هم خواهد رسید! ما جامعه چشم و گوش بسته نمی خواهیم! نابود باد قوانین اسلام، زنده باد ترکیه آزاد! ما نه صدای اذان می خواهیم، نه صدای تانک، ما آزادی می خواهیم! همکاری مافیا، دولت، سیاست، این چه کثافتی است! آموزش تا ۸ سال اجباری و رایگان باید باشد! ما این تاریکی و سکوت را خواهیم شکست! ناموس زن ربطی به شوهر و جامعه ندارد بلکه به خودش مربوط است! خرافات اسلامی نمی خواهیم، جسم ما به خودمان مربوط است، با فشارهای جنسی مخالفیم! با سرنگونی حزب رفاه، قوانین اسلام نیز لغو خواهد شد! منتظر کسی نباش، خودت متشکل شو! راهزنان چیللر، نگهبانان شریعت هستند، تانسوچیللر از حکومت برود مردم ترکیه جشن خواهند گرفت!».

یکی از سخنرانان، پیرامون شرایط سیاسی حاضر ترکیه گفت: «کسانی هستند که می خواهند با تغییرات قوانین، موقعیت ترکیه را به شرایط حکومت جمهوری اسلامی در ایران شبیه سازند ما با تمام نیرو با آنان مخالفت می کنیم. وی اضافه کرد در جایی که برابری زن و مرد وجود نداشته باشد آگاه گری و آزادی هم وجود نخواهد داشت. دولتی که سر کار است در مقابل زنان قرار گرفته است. با قوانین مدنی نیز مخالفت می کند. حتا در رنگ و مدل لباس مان نیز می خواهد دخالت کند. اگر امروز حجاب به سر ما کنند فردا نیز اجازه نخواهند داد که زندگی و رفت و آمد آزاد

داشته باشیم. اما قطعاً قادر به چنین کاری نخواهند شد. چرا که توانایی این را ندارند اتحاد و همبستگی ما را بشکنند و قوانین اسلامی و ضددمکراتیک خود را به کرسی بنشانند. ما اجازه تعرض به حقوقی که با تلاش خود بدست آورده ایم را نخواهیم داد. حتی یک قدم نیز نباید عقب نشینی کنیم، حزب الله در بخش آناتولی ۲۴۴ شهروند ما را به قتل رساند». نخست وزیر وقت ترکیه، نجم الدین اربکان، در جلسه دولت، پیرامون این تظاهرات گفت: «چگونه اجازه دادید در مرکز کشور دست به چنین تظاهراتی بزنند. نباید به آنان اجازه می دادید. روزنامه های راست و مذهبی نیز طی مقالاتی تظاهرات زنان علیه قوانین اسلامی را مورد اعتراض قرار داده و سازمان دهندگان آن را به باد ناسزا گرفته و «فاحشه» نامیدند. روزنامه مذهبی «آکیت» نوشت: «با سازمان دهی یک مشت فاحشه، تظاهراتی علیه اسلام در آنکارا به راه افتاد». روزنامه حزب حاکم رفاه «روزنامه ملی» نیز نوشت که این حرکت «توطئه فمینیست ها است». روزنامه مذهبی «آکیت» در شماره ۱۶ فوریه ۹۷ خود، پیرامون تظاهرات در مقاله ای تحت عنوان «تظاهرات اهانت به اسلام» نوشت: «این تظاهرات اهانت بزرگی به مسلمانان بوده و توطئه سکولارهاست». محمد علی شاهین نماینده حزب رفاه در پارلمان بزرگ ترکیه، به گزارشگر اخبار سراسری کشور گفت: «۶۵ میلیون انسان مثل تظاهركنندگان فکر نمی کنند. این ها مانند مرغابی هایی هستند که نسل شان در حال انقراض است. دیگر در هیچ جای دنیا نسل چنین آدم هایی باقی نمانده است. خدا صبر بدهد».

سازمان دهندگان تظاهرات در اعتراض به این اظهارنظرها و به ویژه در اعتراض به روزنامه مذهبی «آکیت» که آنان را «فاحشه» نامیده بود، اظهار داشتند:

«روزنامه آکیت با نامیدن «فاحشه» به زنان و مردانی که از چهار گوشه کشور به آنکارا آمده و علیه قوانین اسلام و دولت تظاهرات کردند، نه تنها مرتکب اهانت و انسان ها می شود، بلکه چنین روشی با نرم ژورنالیستی و با معیارهای انسانی هم مغایرت دارد». لازم به یادآوری است که حزب رفاه در انتخابات پارلمانی اخیر هیچ زنی را کاندید نکرده بود.

در شرایط به غایت دشوار اقتصادی و سیاسی، تحت حاکمیت حزب اسلامی در ترکیه، زنان و مردان آزادی خواه دست به آکسیون اعتراضی علیه قوانین زن ستیز اسلامی دولت می زنند اما در سوئد، دولت به شکل گیری جریانات مذهبی، مستقیم و غیرمستقیم یاری رسانده و ژورنالیسم راست آن نیز سعی دارد احترام به قوانین الهی و اسلامی را در افکار عمومی مردم جا بیاندازد.

در حالی که باید در این مورد تلاش و آگاه گری و سازمان گری مداوم صورت گیرد. در قدم نخست تئوری «سوئدی» و «خارجی» و برخورد دوگانه با انسان هایی که در این کشور زندگی می کنند از فرهنگ سیاسی و اجتماعی جامعه رخت ببندد. سیاست گتوسازی و انزوای مهاجرین و «میهمان» قلمداد کردن آن ها، کنار گذاشته شود. به همه ساکنین کشور به عنوان شهروندان، حقوق و امکانات مساوی تعلق گیرد. اما در میان بحث هایی که حول مسئله خشونت نسبت به زنان در سوئد، در جریان بود. مقاله ای در روزنامه «آفتون بلادت» به تاریخ ۱۹ فوریه ۱۹۹۷، تحت عنوان «خشونت نسبت به زنان در هر فرهنگی باید محکوم گردد» نوشته شده، قابل تعمق است. خلاصه ای از این مقاله چنین است:

«خشونت اخیر به زنان مهاجر شنیع است و بایستی به شدت محکوم شود. ولی بحث در این مورد ساده تلقی می گردد و یا به طرز خطرناکی عمومیت یافته است.

تقریباً در سوئد، هفته ای یک زن توسط مردی که با وی خویشاوندی دارد تهدید می شود. چندین زن در روز توسط مردها کتک می خورند. تعداد زیادی از این ها سوئدی هستند. ولی تقریباً همیشه این خشونت نسبت به زنان به صورت فردی بازگو می شود، این خشونت را به وابستگی مرد به مواد مخدر یا وضعیت روانی وی و یا اوضاع ناگوار اجتماعی اش نسبت می دهند.

جنایاتی که از سوی سوئدی ها رخ می دهد آشکارا با آن جنایاتی که مهاجرین مرتکب می شوند فرق دارند. پروفیسور جامعه شناس «اوا لوندگرن» از این که رسانه های گروهی جنایات مهاجرین را منحصر به فرد قلمداد می کنند هشدار می دهد. تقریباً ۹۰ درصد قتل ها، ۹۲ درصد ضرب و شتم ها و ۹۹ درصد تجاوز به عنف در توسط مردان سوئدی انجام می گیرد.

خشونت علیه زنان توجیحات فراوانی دارد. ولی آشکارا در آیین و سنت های فرهنگی مردم ریشه دوانیده است. این هم در مورد خشونت سوئدی ها صدق می کند و هم خشونت کردها، عراقی ها و ترکیه ها. رفتار بربرگونه مردان نسبت به زنان باید با نیروی فراوان کوبیده شود. آن فرهنگ هایی که زنان را زیر ستم می برند باید افشا شوند. صرف نظر از این که در قالب اسلام رخ دهند و یا مسیحیت».

چند نمونه از کشتن زنان در سوئد

(۱)

یک ایرانی به نام علی، زن خود را با چاقو از پای درآورد. آنان طلاق گرفته بودند و زن بعد از جدایی با یک مرد آشنایی یافته بود. علی در اداره پلیس می گفت: «فقط چیزی در درون ام بود که پیایی می گفت، او را بکش! یک روسپی است. بکش. این مسئله ای درباره آبرو بود». مرد به آرامی دلایل کاری را که کرده بود بازگو می کرد: «این وظیفه مرد مسلمان است که بر زنش کنترل داشته باشد. یک دختر و یا خواهر تا به هنگام ازدواج باید باکره باشد. یک همسر، خواهر، مادر و یا دختر، حق داشتن روابط جنسی خارج از محدوده ازدواج ندارد. اگر چنین روی دهد، باید که مرد وارد کارزار شده و گرنه به وی خواهند گفت، که او آبرو و غیرت ندارد».

در حدیثی پیامبر اسلام می گوید: «سه گونه انسان وجود دارند که به بهشت نخواهند رفت، زانی که ضدشهرشان سخن می گویند، آدمیان می خوار، و مردان بی غیرت».

علی در بازپرسی می گوید که او در دوره گذشته خیانت زنش را نادیده گرفته و بخشیده بود. بنا بر برداشت وی و مذهب اش او می بایست زنش را از میان برمی داشت. «آبروی من در میان ایرانی های شهر «بوروس» ریخته شده بود و همه آن ها از خیانت های همسر آگاه بودند، وضعیت برای من به قدری سخت و تنگ شده بود که ناگزیر شدم که از بوروس بگریزم، چرا که دیگر نمی توانستم میان افراد بلوچ بمانم. در خانواده این مردان هستند که در درجه نخست مسئولیت برگرداندن آبروی بریاد رفته و تنبیه زن را در اختیار دارند». پدر علی گفته بود که اگر همسرش به ایران برود خود او را می کشد. علی می گوید: «چون که وی در سوئد زندگی می کرد من بایستی او را می کشتم و گرنه من یک خوک صفت نامیده می شدم».

بازپرس از وی می پرسد که به سر بچه های ۹ و ۱۱ ساله اش چه خواهد آمد؟ وی می گوید که قادر نبوده به این چیزها فکر کند و یا نمی توانسته به آینده بباندیشد. آبروداری از اسلام کهن تر است ولی میان سنت و دین هیچ گونه تضادی وجود ندارد.

در اسلام وظیفه مرد است که بر زن فرمان براند، این با قدرت ذکر شده است. محمد می گوید: خدا مرد را آفریده که سرور زن باشد. مردانی که بر زنان فرمان نمی رانند، دنباله رو شیطان هستند و ضدخدا. هیچ رستگاری برای هیچ مرد و یا کشوری نخواهد بود که توسط زنان اداره شود. این فاجعه آمیز است. مرد تنها مسئول کارهای خود نیست، بلکه مسئول کارهای زنش نیز می باشد. بنابراین رابطه جنسی زن شدیداً زیرنظر قرار می گیرد. این یک مطلب اساسی در اسلام است. از زن بارها قذراندانی می شود، ولی این قذراندانی بسته به این است که وی خود را کاملاً تسلیم برتری خدادادی مرد کند. اگر ضد این رفتار کند مرد حق این را دارد که زن را مجازات کند. مردان در شریعت اسلام از آزادی های بی شماری برخوردارند، آنان می توانند در آن واحد چهار زن بگیرند و نیز می توانند روابط جنسی بیرون از

ازدواج داشته باشند. علی زنش را به هلاکت رساند به خاطر این که زنش با یک مرد دیگر دوست شده بود و حال آن که خود علی از طریق آگهی تقاضای آشنایی با یک زن کرده بود.»

یک زن ایرانی در دادگاه گواهی می داد که اگر علی به ایران برود از او به خاطر این جنایت تمجید خواهند کرد. هر وضعیتی که منجر به پیدایش میل جنسی در زن گردد باید جلوگیری شود و نیز چون آبرو و حیثیت مرد در این دنیا و در روز واپسین بسته به عفت و پاکدامنی زن است، بنابراین حسادت و خشم مرد در این مورد کاملاً عادی تلقی می گردد.

(۲)

سه سال پیش یک زن عراقی همراه با شوهرش به شهر «شلفته او» آمدند. مرد او را قذغن کرده بود که خودش را به مردهای دیگر نمایان کند. اگر مردی برای بازدید می آمد، زن ناچار می شد به اتاق دیگر رفته و خود را در آن جا حبس کند و زن حق نداشت که تنها از خانه بیرون رود و در خیابان مجبور بود که خود را بپوشاند. هیچ چیز نشان نمی دهد که زن عراقی مخالفتی با رفتار شوهرش کرده باشد. او یک مسلمان پروپاقرص بود ولی شوهرش روزی او را متهم کرد که زن با مرد غریبه ای حرف زده است و علی رغم این که زن منکر این موضوع شد، وی را با سیم تلفن به شلاق بست که این رویداد را یکی از ۶ فرزند آنان شاهد بوده است.

مرد عراقی را به جرم شلاق زدن به زن خود ۶ ماه به زندان می اندازند. بنا بر قوانین سوئد، فقط کافی است که مجرم نصف مجازات را گردن نهد، مرد عراقی هم بعد از ۳ ماه از زندان رها شد و در اوت ۱۹۹۶ زن را با چاقو کشت و خودش را به پلیس معرفی کرد و گفت که دیگر او را کشتم. وقتی که مرد در زندان بود امکان نجات دادن زن عراقی وجود داشت. چرا که او به اداره سوسیال رفته و مسئولین امر را در جریان تلخ زندگی خود قرار داده بود. ولی چون آن ها، «پرونده های فراوانی را برای رسیدگی» در دست داشته اند، وضعیت او را جدی نگرفتند. به گفته مسئول این پرونده، سوسیال می توانست یک اتاق برای موارد بحرانی به زن بدهد ولی آن ها نمی خواستند بین او و ۶ فرزند اش جدایی بی اندازند. یک مسئول اداره قربانیان جنایی در شهر «اومئو»، اظهار می دارد که زن عراقی به کمکی که برای نجات جاننش نیاز داشته، دست نیافته بود. باید افرادی که دارای تجارب رویارویی با بحران ها را دارند به کار گماشته شوند و نیز در مواردی که به مهاجرین مربوط می شود، باید از این افراد باتجربه سود جویند.

(۳)

بعد از ظهر نهم فوریه ۱۹۹۷، مرد ۲۶ ساله ای به سراغ زن سابق خود در شهر «مالمو» رفت. این زن به خاطر این که بنا بر الگوی اسلامی زندگی نکرده بود، توسط شوهر سابق خود به قتل رسید. وی قبلاً هم چند مورد از شوهرش کتک خورده بود. گویا این زن ۲۱ ساله الگوهای یک زن عربی را هم رعایت نکرده بود. هنگام قتل، قاتل بچه دوساله را در بالکن خانه قرار می دهد و سپس مادر را به قتل می رساند.

این زن به طور مدام از مزاحمت های شوهر سابق خود در امان نبوده و دراضطراب و دلهره زندگی می کرده و در پاییز ۱۹۹۵، دو مورد ضرب و شتم خود را توسط این مرد، به پلیس گزارش کرده بود. پلیس در این مورد تحقیقاتی را به عمل می آورد اما دادستان اظهار می دارد که مدارک کافی در دست نیست که بتوان با آن مدارک، کتک زدن مرد را اثبات نمود. وکیل این زن فاش می سازد که این مرد چندین بار زنش را کتک زده بود و گاهی ضرب و شتم به حدی شدید بوده که همسایه ها به پلیس تلفن می کنند. به هنگام حاملگی نیز شوهرش بی رحمانه با لگد به شکم وی می کوبیده است.

سال پیش در شهر امثو، دختر جوانی بنام «سارا» توسط برادر و پسر عموی خود به قتل رسید. از آن جایی که این دو قاتل ۱۶ و ۱۷ ساله بودند هنوز رای دادگاه در مورد آن‌ها به سرانجام نرسیده است. اما ۲۰ دسامبر ۹۶، پلیس شهر «شلفتی‌او» نامه‌ای از همسر یکی از عموهای سارا دریافت می‌کند. این زن در نامه خود می‌نویسد که در مورد قتل سارا، چیزی برای گفتن دارد. این نامه به بهانه تعطیلات آخر سال ناخوانده باقی می‌ماند. تا این که هشتم در ژانویه ۹۷ پلیس «شلفتی‌او» با پلیس شهر «امثو» تماس می‌گیرد و پیرامون نامه گزارش می‌دهد. سربازرس «لارشون» تقاضای بازجویی از این زن را می‌کند. زن در بازجویی می‌گوید که همسرش به خانه آمده و به او می‌گوید که او و برادرانش با هم جلسه‌ای تشکیل می‌دهند تا مسئله «سارا» را روشن کنند. او از چهار عموی سارا نام می‌برد ولی اضافه می‌کند که در مورد پدر سارا مطمئن نیست. بنا به نوشته روزنامه «داگنس نی هتر» ۱۱ فوریه ۹۷، بنا بر این اطلاعات تحقیقات تازه‌ای برای شرکت کردن عموها و احتمالاً پدر سارا در کشتن وی، آغاز می‌شود. (مذهب، ناسیونالیسم و مسئله زن، نویسنده بهرام رحمانی، چاپ اول مه ۱۹۹۷، از صفحه ۸۷ تا ۱۰۱)

ناموس پرستی و نابوی بکارت

در شرایطی که افکار و نیروهای ارتجاعی ناسیونالیست ضدکارگر، ضدزن و کودک آزار به کمک رسانه‌های گروهی بسیار پر قدرت و با فیلم‌ها و سریال‌ها و کارتون‌های ویژه کودکان زندگی را برای اکثریت مردم کره زمین تلخ و سخت نموده و آنان را از آینده کودکان نگران ساخته‌اند، آزادی‌خواهان و انسان‌های پیشرو و مترقی و کمونیست‌ها را موظف می‌کند که بطور دایمی افکار کهنه و پوسیده را نه تنها مورد نقد قرار دهند، بلکه باید با آگاه نمودن افکار عمومی جامعه، این مواضع را در سطح اجتماعی افشا و طرد نمایند و نگذارند چنین گرایش‌های عهد عتیق، حقانیت باورهای انسانی و برابری طلبانه را به عناوین گوناگون لگدمال کنند.

ملت پرستی، نژادپرستی، آپارتاید جنسی، زن‌آزادی و باکره‌گی، تفکراتی نه تنها زشت و ناروا بلکه عمیقاً ضدانسانی هستند. هم‌اکنون ناموس پرستی و حرمت! «پرده بکارت» به یکی از معضلات اجتماعی بشر در کره زمین تبدیل شده است که انسان‌ها را جانی و قاتل بار می‌آورد.

انسان یک موجود اجتماعی است. رفتار، عادات و خصوصیات او تحت تاثیر جامعه‌ای است که در آن زاده شده و رشد می‌کند. این حکم در مورد برداشت‌های فردی نسبت به مسایل جنسی و همچنین رفتار جنسی او نیز صدق می‌کند. بسته به این که فرد در چه کشور و چه خانواده‌ای به دنیا آمده و با چه فرهنگ و سنتی بزرگ شده و به چه میزان امکانات اقتصادی و رفاهی و آزادی عمل داشته، برداشت‌های فردی‌اش در مورد رفتار جنسی‌اش شکل می‌گیرد و به جهان پیرامون خود با عقایدی که یاد گرفته و پذیرفته است، می‌نگرد.

در مناطق مختلف جهان که مذهب مسیحیت، یهودیت و اسلام نفوذ دارد تبلیغات و باورهای مذهبی مرتب با بکارگیری شیوه‌ها و شگردهای گوناگون بازتولید می‌شود و زنان تنها به «جرم» جنسیت‌شان تحت کنترل و سخت‌گیری‌های مداوم و سرکوب قرار می‌گیرند. در دوره‌هایی از جوامع بشری حاکمیت مذاهب و نقش زن در روابط تولید و نوع مالکیت، سرنوشت زنان را دچار افت و خیزهای زیادی کرده است.

اما تا آن‌جا که به پرده بکارت مربوط می‌شود، یکی از محکم‌ترین حلقه‌های زنجیر اسارت زنان در جوامع مردسالار، به خصوص تحت حاکمیت مذاهب مسیحیت، اسلام و یهودیت است. با حفظ این پرده معامله بر سر دختر می‌شود. یک طرف این معامله دختر و طرف دیگر شوهر است که توسط واسطه‌هایی مانند پدر و ریش سفیدان رد و

بدل می‌شود. در واقع «پرده بکارت» به معنی این است که کالای مورد معامله دست اول است و ارزش آن براساس «بکارت» تعیین می‌شود. اگر احیانا این کالا دست دوم از آب درآمد قتل ناموسی را باید از پیش، فرض گرفت. تقدس بکارت و محرومیت جنسی که گریبان میلیون‌ها زن جوان در کشورهای آسیایی و آفریقایی و «اقلیت» های ساکن اروپا را گرفته یکی از نمادهای دردناک و نفرت انگیز ستم بر زن و تبعیض جنسی است. تصور فشارهای جسمی و روانی ناشی از این ستم بر جوانان چقدر دردناک و آزاردهنده است. معلوم نیست هر روز چند دختر جوان به خاطر بکارت و حفظ ناموس به قتل می‌رسند و یا تحت فشارهای وارده به افسردگی های مزمن روحی دچار شده و به فکر خودکشی می‌افتند. اگر کسی می‌خواهد به ماهیت ضدانسانی و ارتجاعی مذاهب از اسلام گرفته تا مسیحیت و یهودیت و بهائیت و هر فرقه مذهبی دیگر، به معنی واقعی پی ببرد کافی است که به قوانین و مقررات آنان درباره زنان و جنسیت و خانواده نگاهی بیاندازد.

کتاب مقدس در سفر تشبیه، باب ۲۲، در حفظ پرده بکارت چنین حکم می‌کند: «لیکن اگر این سخن راست باشد و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود. آن‌گاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند و اهل شهرش او را با سنگ، سنگسار نمایند تا بمیرد. چون که در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است پس بدی را از میان خود دور کرده‌اید». در باب ۲۳ نیز می‌خوانیم: «اگر دختر باکره به مردی نامزد شود و مرد دیگری او را در شهر یافته با او هم بستر شود پس هر دوی ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده و ایشان را با سنگ‌ها، سنگسار کنند تا بمیرند».

مسجد و کلیسا، رادیو و تلویزیون، کودکستان، مدرسه، دانشگاه، احزاب سیاسی، مذهبی، ملی و نهادها و سازمان‌های مختلف تحت عنوان فعالیت‌های فرهنگی و مذهبی و هنری، هر روزه ستم بر زن و تبعیض براساس جنسیت را تبلیغ و ترویج و بازتولید می‌کنند. بدون این که کم‌ترین مانع حقوقی و اجتماعی در سر راه خود حس نمایند.

در عربستان سعودی زنان و مردانی که قبل از ازدواج با هم رابطه برقرار نمایند گردن زده می‌شوند. در سال ۱۹۹۷ یکی از شاهزاده خانم‌های عربستان همراه با دوست پسرش گردن زده شدند.

در دهه هفتاد در لبنان دختران و زنان زیادی از سوی پدران و برادران و شوهران شان در موقعیت‌های غافلگیر شده و به طرز فجیعی به قتل می‌رسیدند، تنها جرم آنان این بود که در شب ازدواج باکره نبوده‌اند. در شیخ‌نشین‌های منطقه خلیج فارس درصد مرگ و میر دختران نوزاد، بسیار بیش‌تر از نوزادان پسر است. چون که اصولاً موقعی که دختر بچه‌ها مریض می‌شوند، می‌گویند: «مردن دختر بیمار، بهتر از این است که چشم دکتر مرد به او بیافتد».

در ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی، زنان سنگسار می‌شوند و به دختران باکره در زندان‌ها قبل از اعدام به طور قانونی و شرعی تجاوز می‌کنند. چرا که در قانون اسلام، اگر دختر باکره بمیرد و یا اعدام شود به بهشت می‌رود. همین چند نمونه مختصر و مفید به روشن‌ترین شکلی نشان می‌دهند که زنان در حاکمیت چنین حکومت‌هایی به چه مصیبت و سرنوشت شومی دچار شده‌اند؟!

دفاع از «ناموس»، «بکارت» و عدم به رسمیت شناختن تمایلات جنسی زنان و نحوه تعلیم و تربیت و برخورد به آموزش جنسی نوجوانان و جوانان، یکی از مسایل مهم و گره‌ای جامعه بشری است.

قوانین اسلام، مسیحیت و یهود و همچنین ارزش‌های فرهنگی و روح ملی، نسبت به عشق، علاقه و رابطه جنسی انسان، نگرشی ارتجاعی و سرکوب‌گرانه دارند. به نظر این مکاتب باکره‌گی و حفظ این پرده‌کذایی که یکی از زنجیرهای اسارت در گردن دختران است، بخشی از ارزش‌های ملی و مذهبی و فرهنگی شان بشمار می‌آید که باید برای ابد در موزه مغزهای عقب‌مانده صاحبان چنین تفکراتی نگهداری شوند و از طریق کتاب‌های آسمانی و

رساله‌های علمای دینی، نسل به نسل انتقال یابند. علاوه بر آن سعی دارند از طریق توسل به تعصبات کور ملی و مذهبی و ناآگاهی اقشار عقب‌مانده جامعه و با تحقیر و توهین، سرکوب و سنگسار، «تابوی بکارت» را حفظ نمایند.

اساساً در چنین تفکری دختر نباید به خودش این جسارت را بدهد که مانند برادرش رفتار نماید و به اندازه وی از آزادی برقراری روابط جنسی برخوردار باشد. دختر بدون اجازه والدین و دخالت برادر مجاز نیست برای خود دوستانی انتخاب کند، به میهمانی، سینما، تاتر و اماکن تفریحی برود و حق ندارد از سر ساعت تعیین شده دیرتر به خانه بیاید. فراتر از آن حق ندارد به اندازه برادرش آزادی بخواهد و بخشی از این آزادی را در تمایلات جنسی و اختیار کامل و آزادانه برای داشتن و یا نداشتن رابطه جنسی و انتخاب دوست پسر بکار گیرد و صاحب اختیار تن خویش باشد. در تفکر و باورهای مذهبی و ناسیونالیستی، مطالبه و یا حتا بر زبان آوردن عشق و آزادی جنسی توسط دختر گناه بزرگی است که شاید به بهای کشته شدنش هم تمام شود و یا با اصطلاحات زننده‌ای مانند «هرزه»، «بی بند و بار» و «فاحشه» مورد تحقیر و اهانت قرار گیرد.

همان طوری انتخاب رنگ و مدل لباس یک امر شخصی است و به سلیقه و تشخیص فرد بستگی دارد مسایل بیولوژیکی دختران نیز باید یک امر خصوصی آنان به رسمیت شناخته شود و چگونگی استفاده از آن نیز به خود فرو واگذار گردد. نظر جامعه و والدین در این رابطه می‌تواند مشاوره‌ای دوستانه، سالم و آموزشی برای حفظ بهداشت جسمی و روانی دختران باشد.

لازم به تاکید است که مذهب روابط جنسی، را محور کل موجودیت انسان قرار داده و عشق و علاقه و روابط جنسی را در مسیری زشت و ناروا و غیرانسانی، به عنوان مهمترین بخش زندگی قلمداد کرده است.

به‌عنوان مثال در انجیل متی، باب پنجم چنین آمده است: «لیکن من به شما می‌گویم هر کس به زنی نظر شهوت اندازد همان دم در دل خود با او زنا کرده است. پس اگر چشم راست ترا بلغزاند قطعش کن و از خود دور انداز زیرا ترا بهتر آنست که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آن که تمام بدنت در جهنم افکنده شود. و اگر دست راست ترا بلغزاند قطعش کن و از خود دور انداز زیرا مفیدتر از آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آن که کل جسدت در دوزخ افکنده شود».

اگر واقعا به زندگی دختران مان علاقه مند هستیم باید از زمانی که دخترمان پا به عرصه حیات می‌گذارد طوری با او، رفتار نماییم که جنسیت و تفاوت های بیولوژیکی برایش امری طبیعی و عادی باشد. از همان اوایل طفولیت یاد بدهیم که هیچ فرقی بین خواهر و برادر وجود ندارد. هر دو می‌توانند به تمرین ژیمناستیک بروند، با هم شنا کنند، اسب‌سواری نمایند، به سینما و تاتر و پارک بروند. والدین اگر واقعا دوست دارند دخترشان، زندگی سالم و بشاش داشته باشد، موظف هستند که به شخصیت و شعور انسانی دختر احترام بگذارند، به کسب و ارتقا تجارب انسانی و شکوفایی اش کمک کنند و حس اعتماد و همبستگی و روابط و مناسبات انسانی را جدا از تعلقات ملی و مذهبی و جنسی در آن تقویت نمایند. (همان منبع، ص ۴۷ تا ۵۲)